ویژه نامه

بزرگداشت شهدای روحانی

قرآن کریم:

والذین قتلوا فی سبیل‌الله فلن یضلّ اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم‌الجنّة عرّفها لهم (محمد/٦)

و آنان که در راه خدا کشته شدند، هرگز خداوند اعمالشان را ضایع نمی‌گرداند، آن‌ها را هدایت کرده و امورشان را اصلاح می‌فرماید و در بهشتی که قبلاً به آنان شناسانده، وارد خواهد کرد».

و من یقاتل فی سبیل‌الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما (نساء/٤٧)

و هر کس در جهاد در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

رسول‌الله(ص):

فوق کل ذی برّ برّ حتی یقتل‌الرجل فی سبیل‌الله فاذا قتل فی سبیل‌الله فلیس فوقه برّ...

بالاتر از هر کار خیری، خیر و نیکی دیگری است تا آن‌که فردی در راه خدا کشته شود، و بالاتر از کشته شدن در راه خدا، خیر و نیکی نیست.

خصال /۹/۱

پیامبر اعظم(ص):

ما من أحد یدخل‌الجنّة فیتمنی أن یخرج منها إلاالشهید فإنه یتمنی أن یرجع فیقتل عشر مرات مما یری من کرامة‌الله

کسی نیست که وارد بهشت شود و آرزو کند از آن بیرون رود، مگر شهید که به خاطر کرامتی که از جانب خداوند دیده است، آرزو می‌کند (به دنیا) برگردد و ده‌ها بار کشته شود.

مستدرک/۱۳/۱۱

امام حسین(ع):

فإنّی لا أری‌الموت إلاالسعادة والحیاة مع‌الظالمین إلّا برما

به درستی که من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز محنت نمی‌دانم.

تحف‌العقول/۲۴۵

امام حسین(ع):

لیس‌الموت فی سبیل‌العزّ إلا حیاة خالدة و لیست‌الحیاة مع‌الذّل إلّاالموت‌الذی لا حیاة معه

مرگ در راه عزت جز زندگی جاوید، و زندگی با ذلت جز مرگ بی‌حیات نیست.

احقاق‌الحق/۶۰۱/۱۱

حضرت امام زین‌العابدین(ع):

القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة

کشته‌شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست.

بحارالانوار/۱۱۸/۴۵

حضرت امام محمدباقر(ع):

اوّل قطرة من دم‌الشهید کفّارة لذنوبه الّاالدین فان کفّارته قضائه

اولین قطره خون شهید کفاره گناهان اوست مگر بدهی‌ها حق‌الناس ، که کفاره آن ادای آن است .

من لایحضره‌الفقیه/۱۸۳/۳

حضرت امام جعفرصادق(ع):

من قتل فی سبیل‌الله، لم یعرّفه‌الله شیئا من سیّئاته

کسی که در راه خدا کشته شود، خداوند هیچ‌یک از گناهان او را به روی او نمی‌آورد .

وسائل‌الشیعه/۹/۱۱

حضرت امام رضا(ع):

افضل‌الاعمال عندالله ایمان لا شکّ فیه و غزو لاغلول فیه و حج مبرور و اوّل من یدخل‌الجنّة شهید

برترین اعمال نزد خداوند، ایمانی است که در آن تردیدی نباشد و رزم و پیکاری که در آن خیانت در غنیمت نباشد و حج مقبول و اولین کسی که وارد بهشت می‌شود شهید است .

بحارالانوار/۳۹۳/۶۶

امام حسین(ع):

خطالموت علی ولد آدم مخطالقلادة علی جیدالفتاة و ما أولهنی إلی أسلافی إشتیاق یعقوب إلی یوسف

مرگ گردن‌گیر فرزندان آدم است همچون گردنبند بر گردن دختر جوان، و من مشتاق دیدن گذشتگانم هستم، مانند اشتیاقی که یعقوب به دیدن یوسف داشت.

بحار/۳۶۶/۴۴

امام جعفر صادق(ع):

فإذا أردت زیارة قبورالشّهداء فقل‌السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی‌الدّار

چون خواستی قبور شهدا را زیارت کنی پس بگو السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی‌الدار.

من لا یحضره‌الفقیه/ ۵۹۸/۲

امام حسن عسکری(ع):

شیعة علی(ع) هم‌الذین لا یبالون فی سبیل‌الله أ وقع‌الموت علیهم أو وقعوا علی‌الموت....

شیعیان علی علیه‌السلام در راه خدا جنگ می‌کنند؛ آن‌ها ترسی ندارند از آن‌که مرگ بر آن‌ها وارد شود و یا آن‌ها بر مرگ وارد شوند .

بحارالأنوار/۱۶۲/۶۵

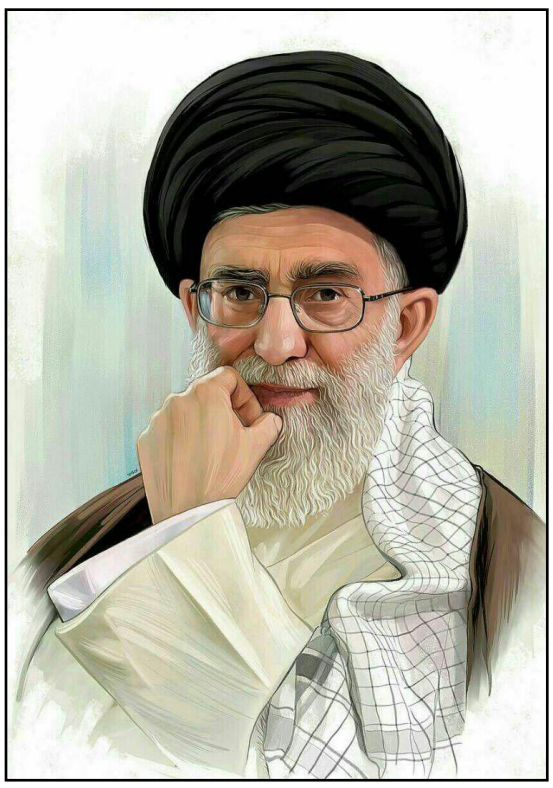

شهید، چیز عظیم و حقیقت شگفت آوری است. ما چون به مشاهده شهدا عادت کرده ایم و گذشتها و ایثارها و عظمتها و وصایا و راهی که آنها را به شهادت رساند، زیاد دیده ایم، عظمت این حقیقت نورانی و بهشتی برایمان مخفی میماند؛ مثل عظمت خورشید و آفتاب که از شدّت ظهور، برای کسانی که دائم در آفتابند، مخفی میماند.

در دوران گذشته، وقتی که یک نمونه از این نمونه های شهدای امروز ما، از تاریخ صدر اسلام انتخاب و معرفی میشد و شرح حال او بیان میگردید، تغییر واضح و شگفت آوری در دلها و جانها و حتی در همها و نیّتها به وجود میآورد. هر یک از این ستارگان درخشان، میتواند عالمی را روشن کند. بنابراین، حقیقت شهادت حقیقت عظیمی است.

اگر این حقیقت، به وسیله کسانی که امروز در قبال شهیدان مسؤولیت دارند، زنده بماند، حفظ و تقدیس گردد و بزرگ نگاه داشته شود، همیشه تاریخ آینده ما، از این ایثار بزرگی که آنان کردند، بهره خواهد برد. همچنان که تاریخ بشریّت، هنوز از خون به ناحق ریخته سرور شهیدان تاریخ، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه الصّلاة والسّلام بهره می برد؛ چون کسانی که وارث آن خون بودند، مدبّرانه ترین و شیواترین روشها را برای زنده نگهداشتن این خون به کار بردند.

گاهی رنج و زحمتِ زنده نگهداشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی ساله امام سجّاد علیه الصّلاة والسّلام و رنج چندین ساله زینب کبری علیهاسلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم همه ائمّه علیهم السّلام تا دوران غیبت، این رنج را متحمّل شدند. امروز، ما چنین وظیفه ای داریم. البته شرایط امروز، با آن روز متفاوت است. امروز بحمدالله حکومت حق – یعنی حکومت شهیدان – قائم است. پس، ما وظایفی داریم.

نظر فقیه عارف آیةالله‌العظمی بهاءالدینی(ره) در مورد سردار شهید اسلام

آقای صیاد شیرازی یک روحانی است در لباس نظامی

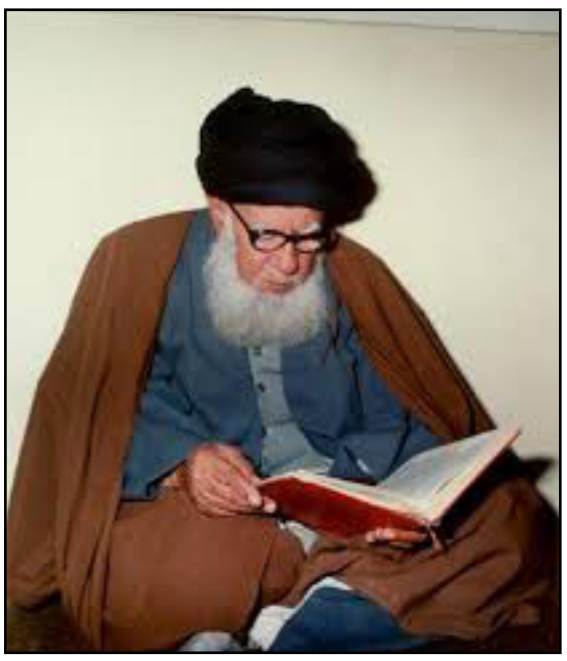

یکی از شاگردان آیةالله‌العظمی بهاءالدینی(ره) می‌گوید: «سپهبد شهید علی صیاد شیرازی حدود ۱۷ سال با حضرت آیةالله بهاءالدینی مراوده داشت و دست‌پرورده ایشان بود. شاگردی در این مکتب، او را استادی ورزیده در اخلاق و اخلاص ساخته بود. آقا از او، چنین تعبیر می‌کردند: «آقای صیاد یک روحانی است که یک مشت روحانی را به دور خود جمع کرده است.»

شهید صیاد نقل می‌کرد: آقا [حضرت آیةالله بهاءالدینی] در شب‌های عملیات دستور قربانی و صدقات به ما می‌داد و ما می‌دیدیم به واسطه آن صدقات و قربانی، چه خطرهای مهمی از کنار گوش ما رد می‌شد، که اگر نیم‌دقیقه پس و پیش می‌شد، به حیات ما خاتمه می‌داد. خانواده شهید صیاد پس از شهادت ایشان نقل می‌کنند که می‌گفت: من وقتی خدمت آقا می‌روم، ولو ایشان حرفی هم نزند، دیدار ایشان برای من کارساز است.

یک وقتی شهید صیاد خدمت آیت الله العظمی بهاءالدینی(ره) رسیده بود، آقا به چهره او نگاهی کرده و فرموده بودند: «ما نور شهادت را در چهره شما می‌بینیم.»

خاطره‌ای از آیةالله‌العظمی نوری همدانی

اوایل نیمه دوم سال تحصیلی ۱۳۵۹ به اتفاق تعدادی از طلاب به جبهه‌های غرب سفر کردیم شب را در کرمانشاه وارد محضر پرنور شهید محراب آیةالله اشرفی اصفهانی(ره) شدیم. روز شنبه در خدمت آن شهید محراب و تعداد زیادی از طلاب که در کرمانشاه به ما ملحق شدند، الله‌اکبر گویان به طرف سرپل ذهاب حرکت کردیم، قوای نظامی و انتظامی حاضر در جبهه، پس از این‌که به ما لطف و محبت کردند، یک دست لباس رزم برای آیةالله اشرفی اصفهانی و یک دست لباس رزم هم برای اینجانب آوردند و افتخار پوشیدن این لباس را پیدا کردیم. پس از بازدید از جبهه‌های مربوط به ایلام، به شهرهای ایوان، گیلان‌غرب، اسلام‌آباد، موسیان، مهران، دهلران و قصر شیرین سفر کردیم.

در چند کیلومتری ایلام در یکی از جبهه‌ها، به خدمت آیةالله حیدری رسیدیم. این عالم بزرگوار با اخلاص و صفای خود در آن جبهه به مجاهدین اسلام خدمت می‌کرد؛ برای آن‌ها غذا می‌پخت؛ لباسشان را می‌شست! حتی به من گفت: «من مشغول ساخت یک حمام در این جبهه هستم که فرزندان من از این جهت هم در مضیقه نباشند».

صفا و اخلاص این مرد بزرگوار که بعداً به عنوان یکی از اعضای خبرگان رهبری نیز انتخاب شد، بسیار آموزنده و جالب بود. حضور او در جبهه‌های غرب مانند حضور آیةالله حاج میرزا جواد آقا تهرانی در جبهه‌های جنوب یک دنیا تعهد، اخلاص و صفا را منعکس می‌کرد.

همه این‌ها فدای یک موی امام خمینی

در هنگام بازگشت از جبهه‌های غرب، شب را که در کرمانشاه ماندیم بودیم. آن‌شب چندبار کرمانشاه موشک‌باران شد. صبح دیدم در میان یک منزل ویران‌شده، پیرزنی این‌طرف و آن طرف می‌رود؛

زمزمه می‌کند. نزدیک رفتم، سلام و احوالپرسی کردم. او در ضمن صحبت خود گفت: من دیشب جایی رفته بودم. در این منزل پسر من با خانواده و بچه‌هایش همه کشته شده‌اند. من به او تسلیت گفتم. او در ضمن، کلمه‌ای گفت که یک دنیا تعهد و محبت او را به اسلام و رهبری منعکس می‌کرد. گفت: «همه این‌ها فدای یک موی امام خمینی».

اهتمام حضرت آیةالله حاج میرزا جوادآقا تهرانی(ره) به حضور در جبهه‌ها

فقیه فرزانه، حضرت آیةالله حاج میرزا جوادآقا تهرانی(ره) در راستای پشتیبانی از مرز و بوم نظام جمهوری اسلامی، در سال‌های آخر زندگی پربرکتشان، با قدّ خمیده، سه‌بار در جبهه نبرد حاضر شدند و لباس بسیجی به تن کردند. ایشان روزی چهارده گلوله خمپاره شلیک کردند که به گزارش دیده‌بان همگی بدون استثناء به هدف اصابت کرد. خود آن عالم ربانی نقل کرده است: «روزی قرار شد خمپاره بزنم. مجبور شدند به علت خمیدگی پشتم، چهار پایه‌ای بیاورند و من روی آن قرار گرفتم و یک نفر هم از پشت دو گوش مرا گرفت و من گلوله را در لوله آن انداختم.»

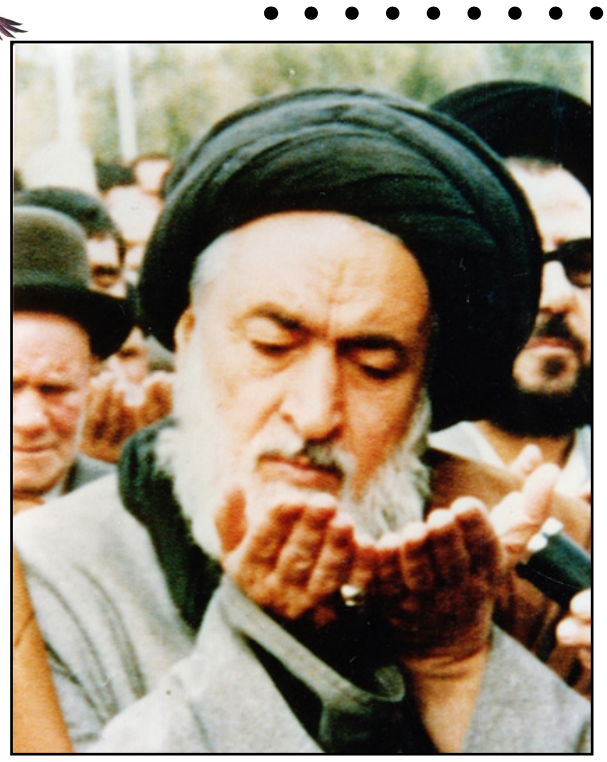

خاطره مقام معظم رهبری از شهید آیةالله مدنی(ره)

مقام معظم رهبری یکی از حضورهای آیةالله مدنی در مناطق جنگی را این‌گونه روایت می‌کنند: ایامی که سوسنگرد آزاد شده بود ـ و بعد البته اشغال شد ـ بنده اهواز بودم و می‌خواستم به سوسنگرد بروم. در این بین دیدم که آقای مدنی از تهران به دنبال ما به اهواز آمده‌اند. گفتند: «کجا می‌روید؟ گفتم: «سوسنگرد می‌رویم». گفتند: «من هم می‌آیم». با ایشان رفتیم سوسنگرد. نماز ظهر [را] آنجا خواندیم و من قدری صحبت کردم. خوب طبعاً من فارسی حرف می‌زدم و نمی‌توانستم از حفظ به عربی نطق کنم. به‌خصوص، آن‌هم با لهجه عموم مردم آن منطقه. ایشان گفتند: «من با مردم حرف می‌زنم» و منتظر نشد؛ چون بعد از این‌که من صحبت کردم جمعیت متفرق شد. ایشان رفت بین مردم و یک وقت دیدم جماعت عظیمی از زن و مرد را دور خودشان جمع کرده با لهجه عربی حرف می‌زنند. یک سخنرانی گرم حسابی آنجا کرد که مردم را به هیجان آورد.

اقامه نماز شکر برای آزادسازی قصر شیرین

شهید محراب، آیةالله اشرفی اصفهانی، دائماً با حضور در جبهه‌ها به دیدار رزمندگان می‌شتافت و مقید بود که برای آنان سخنرانی کند. با یکایک رزمندگان مصافحه می‌کرد و با آنان به گفت‌وگو می‌نشست و می‌فرمود: وقتی به جبهه می‌روم تا مدتی روحیه‌ام قوی می‌شود. علی‌رغم کهولت سن مسافت‌های طولانی و راه‌های صعب‌العبور را به عشق دیدار دلاور مردان جبهه توحید، با وسایل نقلیه نظامی در شرایط دشوار می‌پیمود. بارها در جبهه‌های ایلام، قصر شیرین و پادگان ابوذر، گیلان غرب، نوسود، بستان، آبادان، خرمشهر، سومار حضور یافت و با سخنرانی‌های دلنشین، به سپاهان اسلام

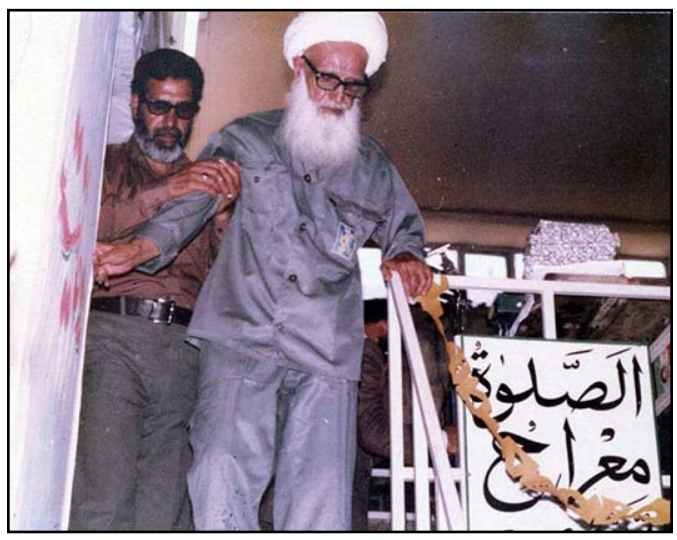

روحیه بخشید. پس از آزادی قصر شیرین به آن شهر سفر کرد و با خواندن دو رکعت نماز شکر در مسجد این شهر، سپاس‌گزاری خود را به درگاه خداوند به‌جای آورد.

بین روحانیون انصافاً کم‌نظیر بود؛ یک فرد عجیبی بود. یک‌وقتی، ایشان تازه از بیمارستان ترخیص شده و چشمشان را هم عمل کرده بودند، بیماری قلب هم داشتند؛ و به خاطر این بیماری، ده، بیست روز در بیمارستان زیر نظر دکتر بودند. وقتی مرخص شدند، به من گفتند: من می‌خواهم بروم جبهه! من از ایشان خواهش کردم که جبهه نروند. دیدم اصرار دارند بروند. گفتم: پس جنوب نروید، جنوب گرم است؛ بروید غرب. ایشان گفت: حالا ببینیم. بعد هم بدون این‌که اهمیتی به گرمی هوا بدهند، باچشم عمل کرده ناراحت، رفته بودند جنوب.

خاطره رهبر معظم انقلاب اسلامی از شهید محراب، آیةالله صدوقی(ره)

من آقای صدوقی را یک شخصیتی یافتم که در

غسل زیارت آیةالله‌العظمی بهاءالدینی برای دیدن رزمندگان

روزی گروهی از سپاهیان اسلام برای دیدار فقیه عارف، آیةالله‌العظمی بهاءالدینی (ره) شرفیاب شده بودند، ایشان فرمودند: «من برای ملاقات با شما غُسل زیارت کرده‌ام!»

دغدغه خاطر و علاقه باطنی ایشان به رزمندگان، موجب می‌گردید که در دوران جنگ زمانی که فشار شدیدی بر بسیجیان و سپاهیان و ارتش وارد می‌شد، شب تا صبح نمی‌خوابیدند و می‌فرمودند: «امشب از فکر جبهه‌ها خوابم نبرد، چراکه می‌دیدم چه بر سر رزمندگان می‌آید» و بر اثر همین اندوه و نگرانی به بیماری سختی مبتلا شدند.

و این علاقه وافر موجب شد که با کهولت و ضعف مزاج، در برخی جبهه‌ها و حمله‌ها از جمله عملیات والفجر مقدماتی حضور پیدا کنند و خاطره‌ای جاودان در دفتر وجود رزمندگان به یادگار بگذارند.

خاطره رهبر معظم انقلاب اسلامی از شهید محراب، آیةالله صدوقی(ره)

من آقای صدوقی را یک شخصیتی یافتم که در بین روحانیون انصافاً کم‌نظیر بود؛ یک فرد عجیبی بود. یک‌وقتی، ایشان تازه از بیمارستان ترخیص شده و چشمشان را هم عمل کرده بودند، بیماری قلب هم داشتند؛ و به خاطر این بیماری، ده، بیست روز در بیمارستان زیر نظر دکتر بودند. وقتی مرخص شدند، به من گفتند: من می‌خواهم بروم جبهه! من از ایشان خواهش کردم که جبهه نروند. دیدم اصرار دارند بروند. گفتم: پس جنوب نروید، جنوب گرم است؛ بروید غرب. ایشان گفت: حالا ببینیم. بعد هم بدون این‌که اهمیتی به گرمی هوا بدهند، باچشم عمل کرده ناراحت، رفته بودند جنوب.

آیةالله سیدمجدالدین قاضی به رزمندگان
من باید پایتان را ببوسم!

آقای غلام‌حسین سخاوت یکی از رزمندگان دزفولی می‌گوید: آیةالله قاضی امام‌جمعه محبوب شهر ۸۰ سال سن داشت و چشم‌هایش ضعیف بودند، ولی یک شب در سنگر و زیرزمین نخوابید. مردم وقتی ایشان را می‌دیدند، گویی امام را می‌دیدند. امام در موشک‌باران و بمباران از جماران خارج نشد و آیةالله قاضی هم از دزفول خارج نشد! شبی که علامه محمدتقی جعفری مهمانش بود، آن‌شب آژیر قرمز زدند، آیةالله قاضی، علامه را به زیرزمین هدایت کرد و خودش بالا آمد. علامه جعفری به او گفت: آقا! بمان خطرناک است. ایشان جواب دادند: پسرهایم بالا هستند. بچه‌های بسیج پسرهای من هستند. بچه‌های سپاه و امدادگران و آتش‌نشانان به ما امید دارند. ایشان از شهر خارج نشدند.

موقع اعزام نیروها، ایشان جمله معروفی داشتند که که می‌گفتند: من دنبال رزمندگان به راه می‌افتم تا خاک پایشان را طوطیای چشمم قرار دهم. در اعزام نیروها به شخصه او را دیده‌ام. بچه‌هایی که به جبهه می‌رفتند، به بدرقه‌شان می‌آمد و دست آن‌ها را می‌بوسید . خلبان‌های جنگ به دیدارشان آمده بودند، آقا به آن‌ها گفته بود: کدام یکی از شما عملیات انجام داده‌اید؛ یکی گفته بود: من . آقا فرموده بود: با کدام انگشت شلیک کردی؟ خلبان با تعجب انگشت خود را نشان داده بود . حضرت آقا در مقابل چهره بهت‌زده جمع حاضر، انگشت خلبان را گرفت و بوسید!

خلبان افتاد زمین و گریه می‌کرد و می‌گفت: آقا! شما سید هستید و نود سال سن دارید، چرا دست من را می‌بوسید؟ و پیر مقاومت دزفول فرموده بود: امام به شما فرموده «من دست و بازوی شما را می‌بوسم». پس من باید پایتان را ببوسم!

هرکس می‌خواهد خدا را ببیند به جبهه‌ها برود

شهید آیةالله اشرفی اصفهانی، چهارمین شهید محراب، با وجود هشتادسال سن، با شور فراوان به جبهه‌های غرب و جنوب می‌شتافت و می‌فرمود: قدرت خدا در جبهه‌هاست. هر کس می‌خواهد خدا و دست خدا را ببیند، به جبهه‌ها برود. باور کنید اگر من دستم رعشه نداشت،

چند روزی برای اسلحه‌آموزی می‌رفتم و با کمال افتخار مانند حبیب بن مظاهر، آن‌جا در راه اسلام کشته می‌شدم... .

امام خمینی(ره) در مورد این شهید محراب گفته‌اند:

او در جبهه دفاع از حق از جمله اشخاصی بود که مایه دلگرمی جوانان جبهه بود و از مصادیق بارز رجال صدقوا عاهدوالله علیه بود.

شهادت از منظر آیۀالله‌العظمی بهجت(ره)

مبادا غفلت کنید! آن‌هایی که شهید شدند، آن‌هایی که شهید داده‌اند، در راه خدا رفته‌اند و در راه خدا بوده‌اند، و خدا می‌داند چه تاجی به سر این‌ها- بالفعل- گذاشته شده؛ ولو بعضی‌ها نمی‌بینند مگر بعد از این‌که از این نشأت بروند.

شهادت - اگر حسابش را بکنیم- موجب مسرت است، نه موجب حزن؛ این حزنی که در انسان پیدا می‌شود، به خاطر این است که آن (شهید) رفت آن اتاق و ما ماندیم این اتاق، دیگر فکر این را نمی‌کنیم که او حالش از حال ما بهتر است؛ ما ناراحتی داریم، او راحت است. فکر این را نمی‌کنیم که الان چه [چیزهایی] خدا برای او قرار داده، و ما معلوم نیست چه‌جوری برویم؟ آیا با ایمان می‌رویم، یا نه؟ او با ایمان رفت و آن‌هم این‌جور، شهید رفت.

باید بفهمیم که شهادت، از موجبات سعادت است، هر فردی را بالا می‌برد، پایین نمی‌آورد.

و این خانه یک خانه‌ای است که جای ماندن نیست؛ باید در این‌جا یک چیزهایی جمع کند برای جای دیگر که زندگی می‌کند. آن‌وقت آن چیزهایی که جمع می‌کند، آن‌جا بزرگیش معلوم می‌شود؛ آن‌جا معلوم می‌شود که این، کافی و وافی است، این‌جا معلوم نیست.

خدا می‌داند یک صلواتی را که انسان بفرستد و برای میتی هدیه کند، چه معنویتی، چه صورتی، چه واقعیتی برای همین یک صلوات است. باید به کمی و زیادی متوجه نباشد، به کیفیت این‌ها متوجه باشد.

بابایی آماده پرواز بود

سال ۶۱ شهید بابایی را گذاشتیم فرمانده پایگاه هشتم شکاری اصفهان. درجه این جوان حزب‌اللهی سرگردی بود که او را به سرهنگ تمامی ارتقا دادیم. آن‌وقت آخرین درجه ما، سرهنگ تمامی بود. مرحوم بابایی سرش را می‌تراشید و ریش می‌گذاشت. بنا بود او این پایگاه را اداره کند. کار سختی بود. دل همه می‌لرزید، دل خود من هم که اصرار داشتم، می‌لرزید، که آیا می‌تواند؟ اما توانست. وقتی بنی‌صدر فرمانده بود، کار مشکل‌تر بود. افرادی بودند که دل صافی نداشتند و ناسازگاری و اذیت می‌کردند حرف می‌زدند، اما کار نمی‌کردند؛ اما او توانست همان‌ها را هم جذب کند. خودش پیش من آمد و نمونه‌ای از این قضایا را نقل کرد. خلبانی بود که رفت در بمباران مراکز بغداد شرکت کرد، بعد هم شهید شد.

وقتی آیۀالله‌العظمی جوادی آملی پیشانی حاج جوشن را می‌بوسد

حاج جوشن نام آشنایی برای اهالی دفاع مقدس و رزمندگان شمالی است. خیلی‌ها او را با ایستگاه صلواتی حاج جوشن می‌شناسند، اما ایستگاه صلواتی تنها بهانه‌ای برای حضور مردی است که می‌خواست همیشه با رزمندگان و در کنار آن‌ها باشد. او بعد از اعزام اول تا پایان جنگ، هیچ وقت جبهه‌ها را ترک نکرد.

حاج جوشن نقل می‌کند: روزی پیک فرماندهی که از راه رسید، گفت: حاج آقا! آماده حرکت شوید از فرماندهی دستور داده‌اند تا شب باید در هفت‌تپه (مقر لشکر ویژه ۲۵ کربلا) حاضر باشید. چیزی نپرسیدم و حرکت کردم طولی نکشید که با ماشین به سمت پادگان هفت‌تپه در نزدیکی اندیمشک رسیدیم. آن‌جا بود که به من گفته شد که بعد از نماز صبح قرار است حضرت آیۀالله جوادی آملی در مراسم صبحگاه برای نیروها صحبت کند.

صبح زود، قبل از نماز، گلاب‌پاش پمپی را تنظیم کردم و آن‌را از گلاب خالص پر کردم. بعد از اقامه نماز، کفن به تن کردم، گلاب‌پاش را به دوش گرفتم و در میدان صبحگاه مشغول عطرافشانی و معطر نمودن رزمنده‌ها شدم. جمعیت قابل توجهی از رزمنده‌ها و فرماندهان در میدان حضور داشتند. بعد از شروع مراسم و حضور حضرت آیۀالله جوادی آملی به سمت جایگاه رفتم و به نمایندگی از طرف رزمنده‌ها شروع به صحبت کردم.

گفتم: حضرت آیۀالله! در این مکان مقدس همه ما هم قسم می‌شویم تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون از حریم ولایت دفاع کنیم، آن‌قدر می‌جنگیم که دریای خون راه بیافتد؛ و در این دریای خون آن‌قدر شنا می‌کنیم تا به ساحل پیروزی برسیم. به این‌جا که رسیدم، صدای الله‌اکبر بچه‌ها بلند شد و ولوله‌ای در میان آن‌ها افتاد. با دیدن این صحنه، حضرت آیۀالله جوادی آملی با اشاره دست مرا به سمت جایگاه فراخواندند و پیشانی مرا بوسیدند.

شهید شاه‌آبادی مبلغ دلسوز و خستگی‌ناپذیر

بچه‌ها را بر می‌داشتیم و به دنبال حاج‌آقا به روستاها می‌رفتیم. با توجه به تبلیغات رژیم علیه روحانیت، ایشان جاهایی را انتخاب می‌کرد که سختی بیشتر و نیاز شدیدتری داشته باشند و نوعاً از نظر شرایط زندگی مشکل‌تر باشد. به هنگام ورود ما بعضی از روستاها با عدم استقبال روستاییان مواجه می‌شدیم. گاهی می‌شد در اثر تبلیغات سوء رژیم، افراد روستا به حدی با ما مخالفت می‌کردند که حتی از فروش نان به ما خودداری می‌کردند؛ لذا ایشان همراه خودشان نان خشک و پنیر به روستا می‌آوردند؛ اما ایشان آن‌قدر در جذب و هدایت و ارشاد مردم حوصله و پشتکار به خرج می‌دادند تا مردم را آگاه سازند؛ به‌طوری که رفتار روستاییان در روزهای آخر اقامت ما با روزهای ورودمان، تفاوتی توصیف‌ناپذیر داشت. مردم با اصرار و التماس می‌خواستند از مراجعت ایشان جلوگیری نماییم.

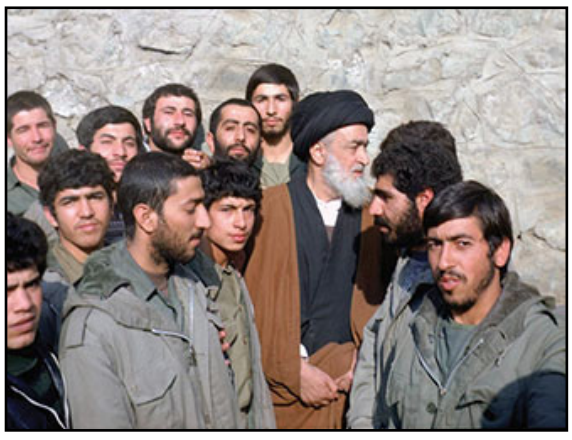

بوسه شهید آیۀالله مدنی بر دست رزمندگان اسلام

یکی از یاران شهید محراب، حضرت آیۀالله سیداسدالله مدنی(ره) نقل می‌کند که ایشان در دیدار یکی از رزمندگان اسلام که با توپ ضدهوایی، یکی از هواپیماهای رژیم بعث را در فضای تبریز سرنگون کرده بود، به عنوان نماینده امام بر دستان او بوسه زد و با کمال تواضع فرمود: «شما با این دست‌تان از اسلام و میهن دفاع کرده و هواپیمای کفر را سرنگون ساخته‌اید و من به‌عنوان نماینده امام این دست‌تان را می‌بوسم».

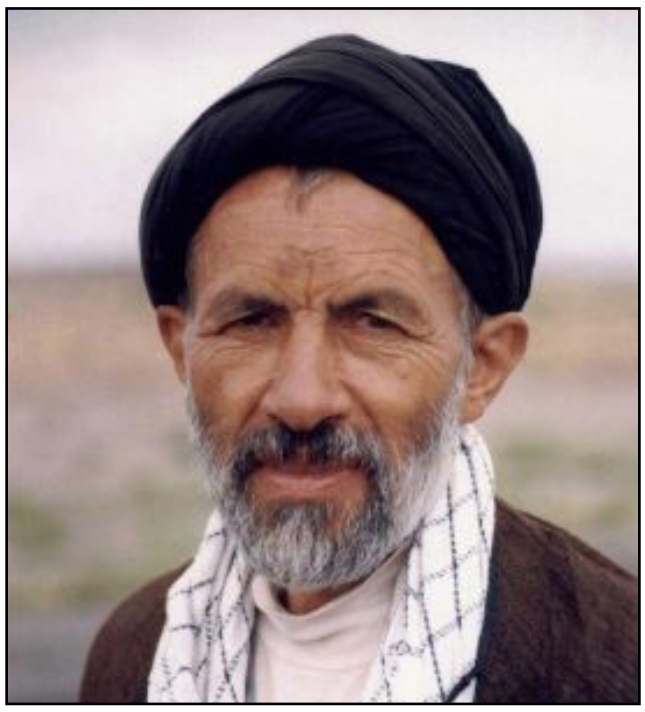

سید آزادگانی که پیراهن اسرا را می‌دوخت

حـاج آقـای ابوترابـی تـوی حیـاط اردوگاه نشسـته بـود. هـر کـس می‌آمـد و حرفـی پیـش می‌کشـید؛ یکـی ازبرنامه‌هـای اردوگاه می‌گفـت، یکـی از مشـکلش می‌گفـت، یکـی بـه روش او در رهبـری اردوگاه انتقـاد می‌کـرد. او هـم بـا حوصلـه بـه حرف‌هایشـان گـوش مـی‌داد. تـوی ایـن گیـر و دار، بسـیجی جوانـی سـر رسـید. بـه حـاج آقـا گفـت «چنـد دقیقـه‌ای کارتـون دارم.» حـاج آقـا گفـت: «در خدمتـم آقاجـون». جـوان کـه سـرش را پاییـن انداختـه بـود، گفـت «پیرهنـم گشـاد بـود، شـکافتمش و دوبـاره انـدازه کـردم. بـردم پیـش خیـاط اردوگاه. خیـاط میگـه بایـد یـک ماهـی صبـر کنـم! مـن جـز ایـن پیراهـن لبـاس نـدارم. اگـه میشـه شـما بگیـد پیرهـن رو زودتـر بـدوزه.» حاج‌آقـا کمـی فکـر کـرد و گفـت «باشـه، پیرهـن رو بیـار تـا بگـم بـرات بـدوزن.»
یـک هفتـه تمـام، وقتـی همـه خـواب بودنـد، حـاج آقـا بیـدار می‌نشسـت و پیرهـن را بـا دقـت می‌دوخـت. یـک روز صبـح، جـوان را در محوطـه اردوگاه پیـدا کـرد و پیرهـن را دسـتش داد.
جوان هیچ وقت نفهمید خیاط آن پیرهن خود حاجی بوده.

فرماندهان دفاع مقدس آمده‌ایم عاشورایی بجنگیم

پیـش‌از عملیـات کربـلای ۵، جلسـه‌ای بـا حضـور فرماندهـان لشـکرهای مختلـف، بـه ریاسـت آقـای هاشـمی رفسـنجانی برگـزار شـد. ایـن جلسـه ۴۰ سـاعت ادامه داشـت، و شـاید ۴ سـاعت هم اسـتراحت نکردیـم. در حیـن ایـن جلسـه، از تهـران بـا آقـای هاشـمی تمـاس گرفتنـد و از ایشـان بـرای اقامـه نمـاز جمعـه دعـوت کردنـد، امـا چـون در روزهـای قبـل، در عملیـات کربـلای ۴ موفـق نبودیـم، آقـای هاشـمی قبـول نکردنـد و گفتنـد: «کجـا بیایـم؟ بـه مـردم چـه بگویـم؟ بگویـم موفـق نشـدیم؟! مـن نمی‌آیـم.»
در آن‌جلسـه، حـاج احمـد کاظمـی فرمانـده لشـکر ۸ نجـف، شـهید خـرازی، شـهید شوشـتری و دیگـر فرماندهـان حضـور داشـتند و اکثـر بـرادران گفتنـد: «مـا آمده‌ایـم عاشـورایی بجنگیـم»؛ عاشـورایی جنگیـدن، یعنـی اصـلا برگشـتی بـرای خـود قائـل نبودنـد. ۲۵ نفـر از فرماندهـان سـپاه صحبـت کردنـد و تصمیـم گرفتـه شـد کـه شـب جمعـه بعـد عملیـات شـود و همـه هـم قبـول کردنـد. رزمنـدگان وارد کار شـدند و در ایـن عملیـات از موانعـی عبـور کردنـد کـه قابـل بـاور نبـود. در واقـع عملیـات والفجـر ۸ در فـاو و کربـلای ۵ کـه بـه ۱۲ کیلومتـری بصـره رسـیدیم، باعـث شـد تـا آن‌هـا اعـلام کننـد حاضرنـد قطعنامـه ۵۹۸ بـه اضافـه مـوارد مدنظـر ایـران را بپذیرنـد.

درس اخلاق در جبهه‌ها

حقیقـت و ماهیـت ایـن انسـان، روح اسـت؛ بـدن، مرکبـی عاریتـی در دسـت روح می‌باشـد.
ایـن روح انسـانی، صفـات مختلفـی دارد؛ یکـی از صفـات برجسـته روح و روان انسـان، صفتـی اسـت کـه در علـم اخـلاق شـجاعت نامیـده می‌شـود. شـجاعت، صفتـی بسـیار زیبـا و نیرویـی بـرای روح اسـت کـه صفـت مقابـل آن، جبـن می‌باشـد.
جبـن یکـی از پلیدتریـن و کثیف‌تریـن صفـات انسـانی اسـت؛ همچنان‌کـه شـجاعت یکـی از شـریف‌ترین صفـات انسـانی اسـت؛ علمـای اخـلاق، شـجاعت و نیـرو و قوت روح انسـان را در دو بعـد بررسـی می‌کننـد:
بعـد اول: شـجاعت در مقابـل حـوادث و در مقابـل انسـان‌های دیگـر؛
برخـی از انسـان‌ها ایـن شـجاعت را دارنـد و در مقابـل حـوادث از همـرزم و همـآورد و حریـف خـود، هراسـی نـدارد و حملـه می‌کنـد؛ یـا حریـف را از پـا در مـی‌آورد و یـا خـود کشـته می‌شـود. ایـن قـوت، شـجاعت روحـی اسـت کـه زبـون و عاجـز و فـراری نیسـت و همـان معنایـی اسـت کـه اسـلام بـه سـربازان خـود در مقابـل دشـمنان بـه آن توصیـه می‌کنـد.
در نبـرد رو در رو بـا دشـمن، جبـن بـه قـدری ناپسـند اسـت کـه شـرع آن را حـرام کـرده اسـت و آن‌را یکـی از گناهـان کبیـره شـمرده اسـت؛ بـه نـام «الفـرار من‌الزحـف» یعنـی از مقابـل دشـمن فرارکـردن.
فرارکـردن از مقابـل دشـمن در صحنـه نبـرد، از گناهـان کبیـره اسـت؛ مگـر این‌کـه هـدف از فرارکـردن از مقابـل دشـمن، یافتنمحـل بهتـر و مناسـب‌تری بـرای نبـرد، یـا پیوسـتن بـه گـروه هم‌رزمـان بـرای ادامـه نبـرد باشـد؛ کـه بـه فرمـوده قـرآن، ایـن مـورد اسـتثناء اسـت. «إلا متحرفـاً لقتـال أو متحیـزاً إلـی فئـة» (الأنفـال/۱۶)
بعـد دوم: بعـد دیگر شـجاعت انسـان، شـجاعت در مقابـل هـوی و هوس‌هـای نفسـانی اسـت؛ شـجاعتی کـه بـه سـبب آن انسـان می‌توانـد بـر هوس‌هـا پیـروز شـود؛
شاعر می‌گوید:
ظفر آن نیست که در معرکه غالب گردی
بر سر نفس گذشتن ظفر مردان است
نتیجـه ایـن بعـد مهـم شـجاعت، غلبـه و پیـروزی بـر دشـمن بـزرگ انسـان، یعنـی هـوی و هـوس اسـت. دشـمنی کـه قوی‌تـر و ماندگارتـر از دشـمنان دیگـر اسـت.
ایـن دشـمن همـواره بـا ماسـت و مـا همیشـه و در هـر کاری بایـد بـا آن در حـال جنـگ باشـیم.
و لـذا ایـن جملـه کوتـاه از پیامبر اکـرم(ص) روشـنگر ایـن بعـد شـجاعت اسـت کـه می‌فرمایـد: «أشـجع النـاس مـن غلـب هـواه» (الأربعـون حدیثـا، الحدیث‌الرابـع والعشـرون، ص۵۵) شـجاع‌ترین انسـان‌ها، کسـی اسـت کـه بـر هـوای نفـس غالـب شـود؛ کـه غلبـه بـر نفـس بالاتـر و برتـر از پیـروزی بـر دشـمن اسـت؛ بعضـی از بنـدگان خـدا در هـر دو بعـد شـجاعت داشـته‌اند؛ چنیـن انسـان‌هایی هـم در مقابلـه بـا دشـمن شـجاع‌اند و دشـمن را از پـا در می‌آورنـد و هـم در مرحلـه مقابلـه بـا نفـس شـجاع‌اند و نفـس را بـر زمیـن می‌زننـد و پیـروز می‌شـوند و ایـن نشـانه انسـان کامـل اسـت و مـا نیـز بایـد این‌چنیـن باشـیم.
اگـر انسـان خـود را در محـک آزمایـش قرار ندهـد و خودشـناس نباشـد، انسـانی ناقـص و جاهـل اسـت؛ انسـانی کـه خـود را در آینـه روحـش نبینـد، انسـانی بی‌محتواسـت. انسـان کامـل، انسـانی اسـت کـه در هـر دو مرحلـه و جبهـه قـوی و شـجاع باشـد.

روحانی شهید سردار علی‌رضا یوسفی امیری

الهی، معبودا، مقصودا!
خودت در قرآنت فرمودی: شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر آن که از آن‌چه دوست می‌دارید، در راه خدا انفاق کنید.
خدایا، الهی! من عزیزترین چیز خودم که جانم است را در راهت انفاق می‌کنم. معبودا! تو را به حق زهرا(س) ... این انفاق را در راهت به احسن وجه قبول بفرما

روحانی شهید رمضان قائم‌مقام

عزیزان و بزرگواران! قلب‌های نورانی خود را با ذکر گفتن به خدا نزدیک‌تر کنید و نگذارید که با گناه، قلب شما سیاه و پرده‌ای بین شما و خدا قرار بگیرد و خدای ناکرده خدا، شما را فراموش کند. برادران عزیز و گرامی! امیدوارم که با زبان و عمل خود، محافظ این انقلاب باشید، زیرا تمامی مستضعفان جهان چشم به این انقلاب دوخته‌اند و امیدوارم که شما هیچگاه دست از انقلاب برندارید و مبارزه خود را ادامه دهید.حق علی و مظلومیتش، خدا قسمت می‌دهم این انفاق را در راهت به احسن وجه قبول بفرما، آمین.

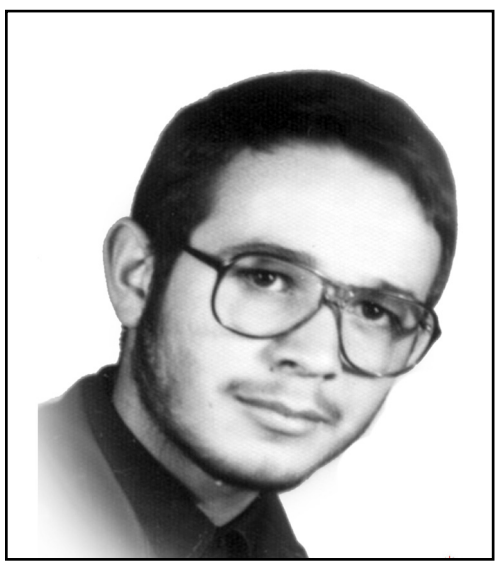

شهید حمیدرضا محمودزاده

ای برادران حزب‌الله و پیروان خط سرخ روح‌الله! رهنمودهای امام امت را سرلوحه زندگی خود قرار دهید و جبهه‌ها را خالی نگذارید و لحظه‌ای از مرگ غافل نباشید و شما ای خواهران! سفارش من به شما سفارش حضرت زهرا(س) می‌باشد که شما را به حفظ حجاب امر کرده‌است. و اما شما ای طلاب محترم! راهتان راه بهشتی‌ها و باهنرها باشد، که آینده این انقلاب به دست شماست.

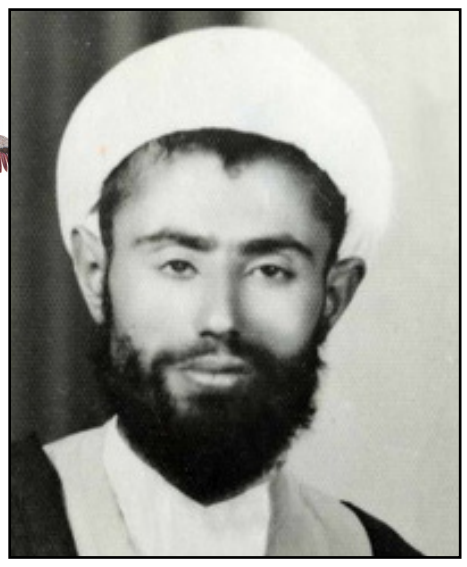

حجةالاسلام والمسلمین شهید شریف قنوتی

امروز، روز امتحان است. برای خدا کار کنید و خود را به سختی بیندازید و جسمتان را پرورش ندهید که این جسم، فانی است و به زیر خاک می‌رود. شهادت، سعادتی است که نصیب هر کس نمی‌شود و خون پاک و مطهر می‌خواهد.

روحانی شهید اکبر اصغری

ای خواهران! راهنمایی دارید که بهترین زنان و خیرالنساء هر دو جهان است.
شما رهبری دارید مبارز و شیردل، دلیر و شجاع، اما در عین حال محجبه کامله است، او فاطمةالزهراء(س) است.
اوست که به شما رهنمود می‌دهد.
ای زن‌ها! تقوا داشته باشید، زندگی او را مطالعه کنید و پند بگیرید.
اگر او را زن کامله و از بهترین زن‌های روی زمین می‌دانید، پس چرا نباید از حضرتش درس بگیرید؟
خواهران! شما هستید که می‌توانید جامعه را به سوی الهی سیر دهید و شما هستید که می‌توانید حزب‌اللهی تحویل جامعه دهید.
شما هستید که می‌توانید امید شیاطین را به ناامیدی مبدل سازید، تو خیلی

بیشتر از این ارزش داری که طعمه یک مرد که خسرالدنیا والاخره است شوی.
شما این را می‌دانید که زن بود که خون امام حسین(ع) را تثبیت کرد، او حضرت زینب(س)، شیرزن کربلا بود.

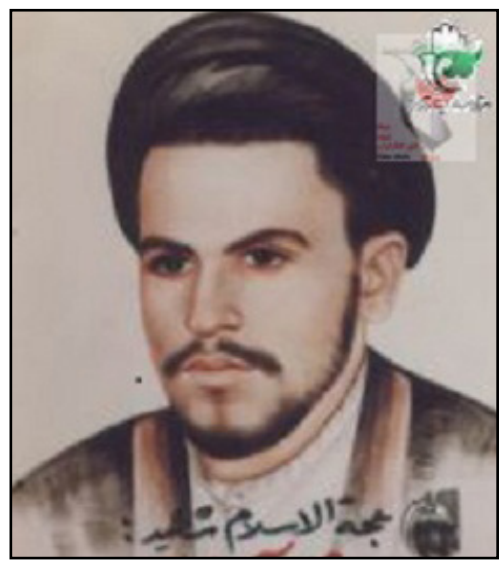

روحانی شهید سیدمحسن آل‌احمد طالقانی

جبهه یکی از آماده‌ترین و بلندترین سکوهایی است برای معراج و پرواز انسان به سوی ملکوت اعلی. شاید بعضی وقت‌ها خود را توجیه می‌کنم که اگر بمانم، می‌توانم بهتر انجام وظیفه کنم و اگر به جبهه بروم، این کار زمین می‌ماند و خیلی توجیهات دیگر. این‌ها همه از بی‌سعادتی انسان سرچشمه می‌گیرد و عموماً این‌گونه افراد اگر به عمق دلشان نظر کنند، در آن وابستگی‌هایی موجود است که این عوامل توجیه‌گر آن‌ها می‌شود، و گرنه به سوی دوست رفتن معطلی ندارد.

وصیت طلبه شهید احمد رضا رجائی

به برادران روحانی و طلبه خویش توصیه می کنم که این مردم را گرامی بدارید و در ارشاد آنان از توصیه های امام و نمایندگان حضرت امام، درس بگیرید و نگذارید امام خمینی(ره) همچون امام علی(ع) مظلوم بماند، ملت را از خط ولایت فقیه، خارج نسازید.

نگاه متعالی طلبه شهید به قیامت در وصیت نامه‌اش

روحانی شهیدی که در وصیت نامه اش از ما خواسته تا دست از ولایت فقیه برنداریم و دشمنی با دشمنان خدا را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم. نامش نصرالله بود و طبق آیه« ان تنصروا الله» به نصرت دین و شریعت الهی شتافت و خدا هم او را مشمول نصرت و رحمت بی پایان خویش قرار داد و به مقام شهادت رسید.